

سردار پرهیزی جنگ

انتشارات پیام آزادگان

مرشنامه	: رحمانیان، عبدالمجید، ۱۳۴۱.
عنوان و پدید آور	: سردار پرهیزی جنگ: شهید حاج علی اکبر رحمانیان، جانشین طرح و عملیات لشکر المهدی / نویسنده عبدالمجید رحمانیان.
خصات نشر	: تهران: پیام آزادگان، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۸ ص:، مصور: ۱۴ X ۲۱ م.م.
شابک	: 978-600-5013-86-3
وضعیت پرستویه	: قیفا
عنوان دیگر	: شهید حاج علی اکبر رحمانیان، جانشین طرح و عملیات لشکر المهدی
موضوع	: رحمانیان، علی اکبر، ۱۳۳۹ - ۱۳۶۳.
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ .. خاطرات
موضوع	: شهیدان - ایران .. یازمندگان .. خاطرات
رده بندی کنگره	: ۱۳. ۱۳۵۳/۳۵۳۳/۱۶۲۹ DSR
رده بندی دهوی	: ۹۵۵/۰۸۳ . ۰۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۳۳۰۸۵

ناشر: انتشارات پیام آزادگان

نویسنده: عبدالمجید رحمانیان

طراح جلد: مهدی شهاب الدین طباطبایی

صفحه آرای و حروفنگاری: مریم مردانی

ناظر چاپ و نشر: محمد رضا کاشی زاده

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

شمار: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۳ - ۸۶ - ۵۰۱۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

حق چاپ و نشر محفوظ است

نشانی: تهران، بین میدان فردوسی و خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه نیایی، پلاک ۸

تلفن: ۸۸۸-۷۰۱۷ و ۸۸۸-۷۰۱۵ شماره: ۱۶-۸۸۸۰۰۰

قم: خیابان معلم، کوچه ۱۱، پلاک ۲۲، کدپستی ۳۷۱۵۷۸۸۱۳۵ - تلفن: ۷۸۳۰۴۱۸



■ دلنوشته‌ی سردار دکتر غلامحسین غیب‌پرور، فرمانده‌ی سپاه فجر

استان فارس

آخرین شب دی ماه است، با سرمایی که تا مغز استخوان را می‌روزاند کمی بر دل سنگینی می‌کند که ظاهراً علّاجی برایش نیست. موهایم سفید شده خبر از پاییز زندگی می‌دهد و شاید هم از زمستان، این عمر به این رفته‌نویسی سالیان بعد از دفاع مقدس با سرعتی سپری شده‌اند که فقط چند تنبیه را احساس می‌کنی. دوران پر حماسه و پرافتخار، غیور مردانی که تا دین خدا بماند و من مانده در جِل. خدا می‌داند گاهی اوقات بر خود حسرت می‌خورم به سبب حساس‌ت‌هایی توأم با حقارت می‌کنم که شاید قابل وصف باشد. دوستان همگی رفته‌اند و من مانده‌ام با یک زندگی آغشته به ظواهر دنیا، باتلافی که هر روز بیشتر در آن غوطه‌ور می‌شوم. خدایا عاقبت کار چه خواهد بود؟

چیزی که در چنته نیست. فاصله هم که با شهدا بیشتر و بیشتر شده است. فقط امید به فضل و کرم توست که:

الهی عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک یا کریم

یادم می‌آید سال ۶۴، در تشرّف به بیت‌الحرام و مدینه منوره، فاصله جده را پشت سر گذاردیم و ساعاتی بعد بشارت نزدیکی به مدینه جانها را دادند. هنوز کیلومترها مانده بود. زمزمه عاشقانه همراه با حق‌حق گریه که قطعی هم نداشت بلند بلند گریه می‌کرد. علی‌اکبر رحمانیان دلش به قبه‌الخضراء گره خورده بود به قول بچه‌ها سیمش وصل شده بود. چنان

راز و نیاز می‌کرد که گویی محبوبش را می‌دید. کاری به کسی نداشت فقط اشک می‌ریخت و زمزمه می‌کرد. سفر پرخطرهای بود. او با ما فرق داشت. ارتباطش را با صاحب‌خانه از همان اول برقرار کرده بود.

باورم آن است آنچه را می‌خواست در همان سفر گرفت. در بین برویچه‌های جنگ خاصه لشکر همیشه سرافراز المهدی یک سر و گردن بالاتر به حساب می‌آمد. با زمزمه‌های عارفانه، شاید یک بار دیگر عمار به دنیا آمده است. شاید هم میثم تمار است که در محبت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌سوزد و فریاد می‌زند همگی یادشان می‌آید در والفجر ۸ چه رشادت و بی‌ترس از خود به نمایش گذاشت و هم‌اکنون اسوهای است که بر قلبه سمرات ایستاده و چراغ راه طالبان فلاح و رستگاری شده است.

به روح بلندش درود می‌فرستیم. خدای شهید شاهد عاجزانه درخواست می‌کنیم که راهش پررهز باشد. او عاشق و فدایی امام علیه السلام بود پس از خدا می‌خواهیم که امام ما یعنی امام‌ای عزیز علیه السلام را تا ظهور دولت یار به سلامت و مؤید حفظ نماید و به فضل و کرمش ما را ملحق به کاروان شهیدان همیشه سرافراز نماید.

آمین یا رب العالمین

۳۰ دی ماه ۱۳۹۸

علامه محسن غیب‌پور

بیت‌نامه شهید، خلیل مطهرنیا

شاید حاج‌حسی اکبر رحمانیان که به مدت هفت سال شبانه روز در کنار یکدیگر در یک سمر، در یک محیط، در یک رزم بی‌امان علیه دشمنان اسلام و قتل جنایت‌ها، شهید مظلومی بود که من با تمام وجود و با تمام درک و احساس خود به او عشق می‌ورزیدم و زندگی و حیات حقیقی خود را مدیون فداکاریها و ایثارگریها و دلسوزیهای او می‌دانم.

او که در تمام تنگناهای میادین جبهه و جنگ با دشمنانی قوی که دولتهای بزرگ پشتیبانشان بودند پنجه در افکند بود و با همان عزم راسخ و شهامت و شجاعت خود ما را نیز به دنبال خود می‌کشید تا ما را از دلبستگی و علاقه مندی به این دنیای مادی براندازد همان انسان پاک و وارسته‌ای بود که سالها آرزو می‌کردم و از خداوند متعال تقاضای نمودم تا چنین دوست و برادری به من عنایت کند تا بتوانم کمبودهای سوی خودم را در کنار او جبران کنم. سالها و ماهها به دنبال این آرزوی خود سرگشته و حیران به هر کجا سر می‌زدم اما گویی دست تقدیر، درستش با او را که تا قبل از انقلاب فرسنگها بین ما فاصله بود، با پیروزی انقلاب اسلامی برای ما رقم زد.

با آشنایی و تعارفات ابتدایی برخوردها متوجه شدم این همان گمشده‌ای است که مدتهاست به دنبال آن هستم. دوستیها را با شدت

بیشتر و گسترده‌تری برای نزدیک شدن به او آغاز کردم. شروع جنگ تحمیلی فرصت خوبی را به من داد تا در کنار او که عازم جبهه‌های جنگ بود این میل باطنی‌ام را که دوستی با وی بود تحقق بخشم. لذا با ثبت نام برای اعزام به جبهه پایه‌های دوستی غیر گسستنی را بنا نهادم.

در جبهه وقتی صبر او، شجاعتش، عرفان و تقوا، جوانمردی و خصلت‌های پاک انسانی‌اش را دیدم مرا سخت شیفته خود کرد. دوستی‌ها برادرها بیشتر شد، سپس با گرفتن مسؤولیتهایی در جنگ، دیدم او تنها فردی است که می‌تواند برنامه‌هایی را که مربوط به جنگ است و مسؤولیتش بر عهده من گذاشته شده است به دست گیرد؛ لذا به او پیشنهاد کردم در کنار یکدیگر بن وظیفه دفاعی و انسانی را محکم و قوی به پیش ببریم. او هم با ایمان و اخلاص و صداقت و بزرگواری با تکان دادن سر موافقت خود را اعلام کرد. هر دو با حجم و گسترده‌ی خود را با ابتکارهای نو و تازه‌ی این شهید آغاز کردیم.

آری آن زمان که گروهی بزرگ از یزدیان با تمام قوا و امکانات و تجهیزات به میدان آمدند تا از ما برای آمریکاییست گیرند. آن زمان که حق و باطل با هم روبه‌رو شدند و باطل چون توفان همه چیز را می‌گسست و به پیش می‌آمد، این شهید بزرگوار می‌گفت:

"من می‌خواهم مانند یکی از اصحاب امام حسین ^ع در کربلا بجنگم؛ زیرا تاریخ مرا در موقعیتی قرار داده است که باید ذلت یا عزت را انتخاب کنم. باید فداکاری و شجاعت و استعداد و تجربه‌ام را به مرحله آزمایش بگذارم. اکنون که رسالت عظیم انسانی، که دفاع از شرف و حیثیت و اقتدار انقلاب و جمهوری اسلامی به من سپرده شده است تا با یزیدیان بجنگم، باید با مبارزه‌ام که فقط و فقط با شهادت و از خود گذشتگی‌ام به ظهور و بروز می‌رسد و قدرت خداوند را در زمین متجلی

می‌نماید آغاز نمایم. باید شعاری را که ۱۴۰۰ سال صالحین و سابقینم گفتند یا لیتنا کنا معکم فن‌فوز فوزاً عظیماً را تحقق بخشیم و این پرچم شهادت را که از کربلای حسین ۷ تا به امروز دست به دست گردیده و اکنون به دست من سپرده شده است و در این مقطع از تاریخ و در این لحظات سخت و خطرناک که همه چشمها به من و امثال من دوخته شده است و من پاسدار خط مقدم جبهه هستم، وظیفه دارم که بار عظیم انقلاب بر دوش بنهم تا در قیامت، ایثار من، تجربه من، شجاعت و شهادت من اثبات حقانیت من باشد" و این نیز گفته خود شهید بود که می‌گفت:

"برادرما سی‌دانه چقدر لذت می‌برم از سوختن در گلوله‌های دشمن که مثل باران بر زمین می‌ریزد چقدر دوست می‌دارم که با قطعه قطعه شدن بدنم و حتی باقی شدن خاک تری از پیکرم، گمنام همچون مولایم حضرت امیر ۷ به دیار باقی بروم!"

او در عملیات محرم که با انبوهی از سربازان کفر روبه‌رو شده بود و نیروی کمی برایش باقی مانده بود لحظه‌ای تردید به خود راه نداد. لحظه‌ای از فعالیت و تلاش برای شکست دشمن دست برنداشت. وقتی از پشت بی‌سیم او را صدا می‌زد، در حالی که در حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر بود، با صدای رسا و مردانه می‌گفت: "به فکر نباشید! من با توکل به خداوند در مقابل این ذلیلان تاریخ می‌ایستم."

ای زمین، ای آسمان شما شاهد باشید آن زمانی که به او رسیدیم دیدم مثل مرغ بسمل از سنگری به سنگری می‌غلطید و رگبارهای سلاحهای سبک و انواع و اقسام گلوله‌های دشمن در اطراف او می‌بارید و او نیز به هر طرف تیراندازی می‌کرد و درخیمان باطل را نقش بر زمین می‌نمود.

خدایا تو شاهدی که او خون از بدنش جاری بود و به شدت مجروح شده بود، در زیر آن همه گلوله‌های اهدایی شرق و غرب که در اطراف او به زمین خورده بود چهره او را دگرگون کرده بود. دودهای سیاه ناشی از انفجار، پیکر او را نیز سیاه کرده بود؛ اما آرزوی تسلیم شدن در برابر آنها را به دلشان گذاشت. برای لحظه‌ای احساس کردم اینجا عاشوراست و او در حصیلا و پرورش ابا عبدالله الحسین ۷ می‌جنگد؛ هر چند که فکر اندیشه خودش نیز همین بود.

وقتی به این فکر می‌کنم که "تو مجروحی، خون زیاد از بدنت رفته است، به عقب برگرد"، من می‌گویم: "من می‌خواهم به این راه ادامه دهم تا برای چنین روزی و چنین لحظه‌ای آماده شوم، آنگاه تو می‌خواهی مرا به عقب بفرستی؟ من می‌خواهم آتش مرگ، فرو روم تا به حیات ابدی‌ام مطمئن باشم".

آری، او سراپایش عشق به خدا را و از سوختن در راه او لذت می‌برد. در عملیات والفجر (۱)، والفجر (۲)، و الفجر (۴)، بدر، والفجر (۸) نیز حماسه‌هایی جاوید خلق نمود. ای کاش می‌توانست تمام جزئیات جهاد او را به نگارش بکشم تا دنیا دوستان، دشمنان، منافقان، مزدوران، همه بدانند که فرزندان اسلام کیانند. بدانند چه کسانی شهادت می‌دهند و چه کسانی عمل می‌کنند. بدانند چه کسانی برای خدا از خیلی چیزها می‌گذرند و به قول خود این شهید بزرگوار که می‌فرمود:

"من می‌خواهم مظلوم باشم و راه خود را به حق بدانم. شهید باشم و به راه خود امیدوار، جزء مؤمنین باشم، ولی تعصب خشک جلو افکار و اندیشه‌ها و قلب مرا نگیرد. می‌خواهم سنگ زیرین آسیاب باشم به این امید که کاروان بشریت و کاروان مظلوم کربلاییان به صحن و سرای حرم برسند. قربانی راه اسلام و قرآن شوم تا اسلام و قرآن باقی بماند".

او از همه چیز و همه کس چشم پوشیده بود و فقط در مقابل امر خداوند تسلیم محض بود. و به حربیه شهادت متوسل شده بود. در مقابل فشار و شکست، انحراف و ناامیدی، تبلیغات سوء و تهمتها و افتراها، گلوله‌ها و سرنیزه‌ها و تمام کمبودهای مادی، فشارهای سیاسی و اجتماعی، مقاوم و استوار بود و به سادگی از کنار اینها می‌گذشت و با روح عظیم خود تنها و تنها به پیش بردن اهداف اسلام و انقلاب می‌انداخت. زنده او از منبع فیض خداوندی سیراب گردیده بود و آبهای راکد و گندیده او را آزار نمی‌رساند.

او دوستان و برادران و کسان عزیزی را در راه خدا قربانی داده بود و خودش در آتش اشتیاق، منتظر مانده بود و این انتظار در عملیات والفجر (۸) به سر رسید. او به دنبال آن چیزی بود که چندین سال عمر خود را مصروف آن کرده بود و در این راه داغهای مادران و پدران فرزندان دست داده، شهادت هم‌زمان با کسان، دربه دری و آوارگی مردم خرمشهر، آبادان، هویزه و سوسنگرد و غرب کشور و فلسطینیها و لبنانیها را دیده بود. تمامی این عوامل او را در غنایتی قرار می‌داد که تنها خواسته‌اش و امیدش از خداوند، شرف شهادت بود و چه نیک شهادتی خداوند نصیب او کرد!

در عملیات والفجر (۸) از ابتدای عملیات تا زمان شهادت، یکایک دوستان و برادران را که شهید شده بودند بر پیشانی‌شان برسه می‌زد و می‌گفت: "ما نیز زود به شما خواهیم پیوست". پاهای او برهنه کرده، بر سر رساندن لشکر اسلام به خطوط دشمن از محوری به محوری دیگر بر تکیه بود و در کنار دیگر برادر هم‌رزم شهیدش، برادر عزیزم حسین اسلامی، شکوهی خاص و عظمتی جاویدان خلق نمودند.

دو شهیدی که از ابتدای جنگ تحمیلی با تعدادی دیگر از برادران شهید؛ چون علی الوانی، کرامت رفیعی، ابراهیم ایل، حاج اکبر بهمن زادگان، اکبر فرهادی، علی اصغر سرافراز، حیدر کشاورز، مسعود عالیشوندی، جلیل اسلامی و ... در یک مجموعه و در یک واحد مشغول تلاش و نبرد بودند، عزت و افتخاری را نصیب اسلام نمودند که امروز امت شهیدپرور آثار این پیروزی و آثار این رشادتها را به چشم می‌بینند. وقتی به عظمت عملیات می‌نگریم، می‌بایست شهدای عزیز و گرانقدری چون این شهیدان را تقدیم پیشگاه مقدس خداوندی بنماییم.

مگر این جنگ همان جبهه‌هایی نیست که عمار یاسر، سلمان، حمزه، علی 7 و حسین 8 جنگیدند و به شهادت رسیدند؟ پس ما را چه باک که در این سبیل خداوند شهیدایی چون علی اکبر رحمانیان و حسین اسلامی و ... را برای خدا قطع کنیم؟ اگر این شهادتها و این قربانیها نبود قطعاً از این پیروزیها و افتخارات جمهوری اسلامی خبری نبود و امروز اگر این شهید با پیکر بدون سر به لقای خداوندی می‌شتابد، اقتدایی است که به مولایش حسین 7 رسیده است.

وقتی در طی چند شبانه روز جنگ تمام عیار در محور رأس البیشه و خور عبدالله، عملیات را با مسؤولیتی که به عهده‌اش بود، پی‌پروزی به موفقیت رساند، با بمبارانهای شیمیایی دشمن، مجروح شیمیایی شد. با اصرار و خواهش زیاد توانستیم او را به آن طرف اروند، به اورژانس انتقال برسانیم؛ ولی بعد از یک مختصر کمکهای پزشکی، مجدداً خود را به خط رساند. وضعیت او از نظر شیمیایی فرق چندانی نکرده بود.

به او گفتم: "برادرم! تو با این وضعیت قادر به ماندن در منطقه نیستی، باید بروی در بیمارستان خود را مداوا کنی."

گفت: "من هرگز تا زمانی که یک نیروی بسیجی یا پاسدار در خط باشد به خودم اجازه نمی‌دهم لحظه‌ای از اینجا دور شوم. من در منطقه‌ی عملیات باقی خواهم ماند، تا تمام بسیجیان را تکلیفشان مشخص کنم".

با همان وضعیت آماده‌ی عملیات دیگر در محور کارخانه‌ی نمک در محور عملیاتی میان جاده فاو - ام القصر و فاو - البصره گردید. با تلاشهایی که در طول عملیات انجام داده و اثر خاص شیمیایی که بر او به نایب بود، راز پذیرش مسئولیت و انجام عملیات ایایی نداشت. آخرین وداع و خداحافظی را نمود و با بی‌سیم چی و برادرانی از تخریب و شناسایی و تخریب شید، حسین اسلامی راهی محور عملیات شدند. هنوز مدتی نگذشت که در محین انجام مأموریت و هماهنگی لازم جهت راه انداختن گردانها برای انجام عملیات، به لقاالله پیوست و با رفتنش حسرت جانگداز را در قلوب ما بختی گذاشت.

بعد از او برادر شهید، حسین - که کار او را دنبال کرد. اما گویی این دو با هم پیمان بسته بودند که در کنار یکدیگر بجنگند و در کنار یکدیگر از شربت شهادت سیراب شوند. بعد از بدتم، برادرانی که کار شهید علی اکبر را دنبال نمودند از پشت بی‌سیم خبر دادند که حسین نیز به اکبر پیوست. آری، این گونه باید جنگید و این گونه شهید شد تا برای دیگران در این وضعیت حساسی که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی می‌گذراند عذری باقی نماند.

امیدوارم که خداوند متعال این گونه شهادتها را نیز نصیب ما بنماید. خداوند ان شاءالله او را با شهیدان کربلا محشور گرداند!